


«سال رحمت»
آذر ماه ۹۴ - آبان ماه ۹۵

آبان ماه ۱۳۹۴

نوامبر ۲۰۱۵

کن . اما من به شما میگویم دشمنان خود را دوست بدارید و برای کسانی که به شما آزار میرسانند دعا کنید به این وسیله شما فرزندان پدر آسمانی خواهید شد ، چون او آفتاب خود را بر بدن و نیکان یکسان می تاباند و باران خود را بر درستکاران و بدکاران می باراند" (انجیل متی باب ۵ آیه ۴۳-۴۶) .

رفتار عیسی نسبت به گناهکاران ، مریضان ، نیازمندان و محرومان بیانگر رحمت و محبت او برای این افراد می باشد . او آن شبان نیکوست که دلش به حال گوسفند گمشده میسوزد و تا وقتی که آنرا پیدا نکند ناراحت و پریشان حال است .

پولس رسول نیز بر رحمت و محبت خداوندان عیسی مسیح به گناهکاران و خطاکاران تأکید میدارد ، او می فرماید : "اما هنگامیکه مهر و محبت نجات دهنده ما خدا آشکار شد ، او ما را نجات داد . اما این نجات به خاطر کارهای نیکویی که ما کردیم نبود ، بلکه بسبب رحمت او و از راه شستشویی بود که بوسیله آن ، روح القدس به ما تولد تازه و حیات تازه بخشید" (رساله به تیتس باب ۳ آیه ۴-۵) .

چهره ای که انجیل مقدس راجع به خدا ترسیم می نماید چهره کسی است رحیم ، مهربان ، صبور و بخشنده می باشد چون سرشت و هستی او محبت است . "اما خدا آنقدر در رحمت و بخشایش ثروتمند و در محبتش نسبت به ما کریم است که اگر چه به علت خطاهای خود مرده بودیم ، ما را با مسیح زنده گردانید" (رساله به افسسیان باب ۲ آیه ۴-۵) .

دوستان گرامی : بنا به پیشنهاد پاپ فرانسیس ، سالی که با آذر ماه ۱۳۹۴ آغاز می شود و تا آبان ماه ۱۳۹۵ ادامه می یابد به سال رحمت نامگذاری شد. هدف از این ابتکار آگاه بودن از یکی از مهمترین صفات خدا که عبارت است از «رحیم» بودن او می باشد . در ضمن برخی از مذاهب دیگر نیز من جمله اسلام این خصلت زیبا را به خدا نسبت میدهند . خوب است که بدانیم واژه «رحمت» که ریشه در زبان آرامی دارد به معنی محبت نیز می باشد . بنابراین وقتی که می گوئیم خدا رحیم است یعنی خدا محبت است. بخش عهد قدیم کتاب مقدس به ما تذکر میدهد و می گوید که «رحمت خدا تا ابد الابد است» این جمله ایست که به کرات در مزامیر آمده است . (مزمور ۱۱۸ و ۱۳۶) ، همچنین «خداوند رحیم و کریم است و دیر غضب و کثیر الاحسان» (مزمور ۱۴۵ آیه ۸) .

ما مسیحان معتقدیم که خدا با فرستادن پسر محبوبش عیسی مسیح اوج رحمت خود را به تمام بشریت نشان داد. با قرائت عمیق و دقیق انجیل مقدس در می یابیم که رحمت مسیح نه فقط شامل دوستان و نزدیکان او بوده بلکه حتی دشمنان خود را از رحمتش محروم نساخت . از بالای صلیب مقدسش بخشش دشمنان خود را از پدر آسمانی اش درخواست نمود . "ای پدر اینان را ببخش زیرا نمی دانند چه میکنند" (انجیل لوقا باب ۲۳ آیه ۳۴) . همچنین رحیم و مهربان بودن نسبت به دشمنان بخش مهمی از آموزش خداوندان عیسی مسیح را تشکیل میدهد . او فرمود : "شنیده اید که گفته شده : همسایه ات را دوست مدار و با دشمنان خویش دشمنی

دوستان عزیز: خدا را برای «سال رحمت» شکر و سپاس گوئیم و از رحمت بیکران او بهرمند شویم. اولین فیضی که باید «سال رحمت» به ما عطا نماید، فیض آگاه بودن از گناهان ما می باشد، یعنی با کمال فروتنی اقرار و اعتراف کنیم به اینکه گناهکار هستیم. هیچ کدام از ما نمی تواند بگوید گناه ندارم، یوحنا رسول می فرماید: "اگر بگوئیم که بی گناه هستیم، خود را فریب می دهیم و از حقیقت دور هستیم" (رساله اول یوحنا باب ۱ آیه ۸). عیسی که مظهر رحمت و شفقت خدا برای همه بشریت است در پاسخ به فریسیان که از او شکایت میکردند چون با گناهکاران و باجگیران غذا می خورد گفت: "بیماران به طبیب احتیاج دارند نه تندرستان. بروید و معنی این کلام را بفهمید: من رحمت می خواهم نه قربانی زیرا من نیامدم تا پرهیزکاران را دعوت کنم بلکه گناهکاران را" (انجیل متی باب ۹ آیه ۱۲-۱۳).

آیات فوق این پیام را به ما می رساند که رسالت اصلی خداوند ما عیسی مسیح بخشش گناهکاران می باشد تا از فیض نجات و زندگی جاودان برخوردار گردند. «سال رحمت» باید امید ما را به خدای رحمت و شفقت افزایش دهد و هرگز به علت ارتکاب گناه نا امید و مأیوس نشویم. گناهی نیست که قابل بخشش نگردد اگر با قلبی پشیمان بسوی خدای رحمت و محبت برگردیم و از او طلب بخشش نماییم. شادی بزرگ خدای ما در این است که گناهان ما را ببخشد تا از نو و با نشاط و امید بزرگ به راه زندگی ادامه دهیم. مثل پسر گمشده که شرح آن در انجیل لوقا باب ۱۵ آمده است، به شیوه ای بسیار جذاب و دلپسند رحمت خدا را تعریف میکند. توسط داستان پسر گمشده که داستان هر یک از ماست لوقای انجیلی می خواهد نکات ذیل را برای ما تذکر دهد:

۱- خدای ما آن پدر رحیم و مهربانی است که همیشه در جستجوی ما گناهکاران می باشد تا اینکه ما را پیدا کند.

۲- خدای ما آن پدر بخشنده است که گناهان ما را می بخشد و بعنوان فرزندان عزیز او ما را می پذیرد.

۳- فیض و محبت خدای ما بی اندازه از کل گناهان ما بیشتر و فراوانتر است، بنابراین هرگز نباید به علت گناهکار بودن ما، امید خود را از دست بدهیم، بلکه با قلبی فروتن و پشیمانی بسوی او برگردیم و از رحمت و شفقت بیکران وی مستفیض شویم.

از روح القدس بخواهیم تا در طول «سال رحمت» ما را همراه با عیسی مسیح شبان نیکو و دلسوز بسوی پدر آسمانی هدایت کند، پدری که به خاطر محبت بی نهایت او تنها فرزند یگانه اش فرستاد تا جهان را از گناه و مرگ آزاد کند و به سعادت ابدی و زندگانی جاودانی که همان اتحاد کامل با اوست برساند. خوب است که در «سال رحمت» از فیض راز اعتراف و توبه استفاده نموده و اتحاد خود را با خدای رحمت و بخشش تقویت کنیم.

«سال رحمت» بر همه شما دوستان عزیز پر فیض و برکت باشد.

خدمتگذار شما

رمزی گرمو

اسقف اعظم خلیفه گری آشوری کلدانی کاتولیک تهران

مسافرت و ملاقات با دیگران، نهایتاً کشف

خویشتن

الکساندرا داوید نل، کاشف و جستجوگر دوقرن پیش می گفت: "اگر مسافرتی رفتیم بدون آنکه با کسی ملاقات کنیم، ما مسافرت نکرده ایم بلکه فقط جابجا شده ایم".

و اما واقعاً مسافرت کردن یعنی چه؟ چرا مسافرت کردن آنقدر جالب است که انسانها را به سرزمینهای ناشناخته می برد؟

آنقدر که کریستوف کلمب را به دورترین نقطه دنیا و نیل آمسترانگ را به خارج از جو زمین بر روی کره ماه هدایت میکند.

یک مسافر به معنی واقعی کلمه یک توریست نیست، بلکه یک کاشف و جستجوگر است که در پی شگفتی و شگفت ماندن است. مسافرت کردن یعنی از کادر زندگی روزانه خود خارج شدن، خویشتن را متوجه دیگری کردن و جا دادن در زندگیمان به آنچه کاملاً متفاوت است.

فقط خودت، یک کوله پشتی یک عصا و بعد حرکت از میان دشت و صحرا و جنگل ... آنوقت با هر کسی که در راه "ملاقات" کنی برای تو یک دوست میشود. اگر با خودت فقط لوازم ضروری داشته باشی، در آن صورت ؛ با جا دادن دیگری شادی را خواهی شناخت.

جاده، راه شناختن دیگری و مشارکت با اوست؛ ترا به آنسوی خویشتن میبرد. به ما نشان میدهد، آنچه که در حالت عادی روزانه نمی توانیم ببینیم و بشناسیم.

شاهزده کوچولو هم به ما میگوید که اصل کاری هیچوقت به چشم نمی آید. وقتی از یک مسافرت

برمیگردی متوجه می شوی که آدم قبلی نیستی؛ نه به این معنی که از دیگران چیزی گرفتی باشی که قبلاً نداشتی، بلکه با دیگران تقسیم کردن باعث میشود که جنبه هایی که در خودت هرگز ندیده بودی، نمایان شوند. آنوقت متوجه می شوی که مسافرت کردن یعنی کشف خودت. اما به اینجا ختم نمی شود، وقتی توی راه با ایمان هم روبرو می شوی، تحول بزرگی رخ میدهد.

وقتی در سکوت محض، روی پشت بامی دراز کشیدی و به آسمان پر ستاره خیره شدی، می فهمی که خدا آغاز و ادامه هر چیزی است و اینکه در هر کسی که دیدی و در خود تو حاضر!

بالاخره مسافرت کردن یعنی چه؟ مسافرت ملاقات با دیگری و کشف خویشتن است و نهایتاً با خدا روبرو شدن. یادمان باشد که خود زندگی یک مسافرت است، هر روز چهره ای در مقابل خود داریم بخشی از خودمان را می بینیم و با خدا رو در رو قرار میگیریم.

یک زائر واقعی می گفت: طولانی ترین مسافرت، رسیدن به خانه روبرویست! اگر موفق بشوی سفری به درونت داشته باشی و با آدم ها ملاقات کنی، با چهره ای واقعی تر از زندگی آشنا می شوی.

سفر خود را آغاز کن. از ترک کادر روزانه ات نترس. سعی کن با دیگری ملاقات کنی!

سؤال یک جوان:

- آیا تصمیمات من در زندگی به دیگران ربطی دارند؟
- برآستی انتخاب من در زندگی به کی مربوط است ، آیا پیدا کردن راه زندگی فقط مربوط به خودم نیست؟

جواب:

دوست عزیز ، از آنجائی که بنظر جوانی می آیی که در مقابل مسائل زندگی اصلاً حالت سبک و سرسری ندارد ، حقیقتاً نحوه برداشت شما برایم بسیار عجیب می آید.

قبل از هر چیز چنین طرز فکری منحصر به یک نوع اخلاق یا طرز فکر نیست بلکه سبکی است بسیار متداول که بجاست با آن روبرو شویم. اولین مشخصه این طور اندیشیدن "همه چی فقط بخودم مربوطه!" دور بودن از واقعیت زندگی است. چون شما در بیابان زندگی نمی کنید ، شما عضو یک خانواده و در جامعه هستید ...
دومین مفهومی که دارد این است که شما با اعتقادات مسیحی تان بسیار بیگانه اید!
حالا به جزئیات این دو مشخصه می پردازیم.

اولاً هر انسانی با انتخاب راه زندگی اش (چه در سطح تحصیلی و شغلی و چه در سطح ازدواج) محیطی را که ساعات بیشتری از زندگی روزانه اش را در آن سپری خواهد کرد و بخاطر آن اشتیاق ، استعداد و نیروی خویش را متمرکز خواهد نمود ، انتخاب می کند. و در ثانی برای تشخیص این راه در ارتباط با دیگران است که استعداد و علایق شما مشخص می شود (در منزل: شما برای نظم فوق العاده ای که دارید تحسین می شوید ، در مدرسه: شما برای انضباط و وظیفه شناسی تحسین می شوید و خودتان هم مثلاً گرایش بسیار به وارد شدن به مدرسه نظام دارید) پس راه زندگی یک انسان در رابطه او با دیگران مشخص می شود.
اگر لحظه ای فکر کنی که انتخاب راه زندگی ات به دیگران مربوط نیست ؛ یعنی نه دیگران برایت ارزشی دارند و نه اجازه می دهی دیگران برای تو ارزشی قائل باشند.

دوست جوان مواظب باش که این جور "مستقل و تنها" "راه رفتن" عملی است کاملاً نا به خردمندانه.
لحظه ای که بگویی "من خودم می دانم و بس" زندگی را باخته ای. هیچ "منی" صاحب زندگی اش نیست. و هر "منی" با رابطه با دیگران ، بتدریج شکل می گیرد تا تبدیل به یک انسان عاقل گردد.

دوست من کافی نیست درس بخوانی - کافی نیست شغلی داشته باشی ، بلکه میزان موفقیت و خوشبختی شما در نحوه ارتباط شما با دیگران نیز مشخص می گردد.

شما که یک نوع "کالا" نیستید که بفهمید فقط "به چه درد" می خورید! بلکه شما فرزند خدا هستید که برای یک هدف و راه مشخصی به این جهان آمده اید.

هستند جوانان بسیار ساعی و جدی در تحصیلات و در زمینه انتخاب شغل که پیشرفت مالی بسیاری در زندگی می کنند ، ولی بعلت متمرکز شدن در "من" سعادت خود را نمی یابند.

نسبت به آنچه گفته شد ، انتخابی که در ارتباط با دیگری نباشد اصلاً وجود ندارد. سعادت یک انسان در نحوه و میزان ارتباط او در خانواده و جامعه اش می باشد ؛ بنابراین بدون در نظر گرفتن این دو عامل نمی تواند احتیاجات و استعداد های "من" حقیقی اش را در یابد.

مشخصه دوم: انتخاب کردن از دید یک مسیحی

اقدام به انتخاب در زندگی یک شخص نشانه بلوغ و انتخاب صحیح نشانه عاقل بودن و داشتن تشخیص درست است. از دیدگاه مسیحیت ، نحوه انتخاب در زندگی یک ایماندار نمایانگر میزان مسیحی زیستنش می باشد. به این معنی که ایمان ما بر این است که از طریق مصلوب شدن عیسی و مرگ وی بر روی صلیب نجات بشریت به کمال رسید. همین عیسی پیش از مصلوب شدنش مورد تمسخر تماشاچیانش قرار گرفت چون به او می گفتند تو که دیگران را شفا می دادی و از دردهایشان نجات بخشیدی اکنون خود را نجات بده از صلیب پائین بیا تا ایمان آوریم که پسر خدا هستی! اما عیسی از صلیب پائین نیامد زیرا نه خیال نمایش قدرتش را داشت و نه خیال خلاص کردن خودش از دست انسانها! بلکه عیسی مسیح از نزد پدر آمده بود تا بشر را از گناهانش نجات بخشد و با خدا آشتی دهد. این انتخابش بود. به همین دلیل عذاب صلیب را پذیرفت و از آن پائین نیامد.

بنابراین یک مسیحی ایماندار خود را در عمل نجات بخش مسیح سهیم می داند چون از این طریق خود نجات یافته ایم ، و در راه نجات دیگران با مسیح سهیم می گردیم. نجاتی که یک "عمل شخصی" نیست و نه اینکه یکبار در دوهزار چند سال پیش رخ داده باشد ، زیرا هر کسی این نجات را بپذیرد یعنی به آن ایمان بیاورد ، این نجات برایش تبدیل به برکات فعال می شود. نیرویی که در او کار می کند و شخص ایماندار باید با نیرویی که در او کار می کند همکاری کند تا آن نیروی الهی او و اطرافیان را در جهت کمال هدایت نماید. کمال یک انسان "آزاده" بودن اوست.

با پذیرفتن نجاتی که مسیح می بخشد ، شخص ایماندار اعلام می کند که در این نجات سهیم و مبشر آن است. یعنی قادر است همچون مسیح او نیز برای زمان و مکان خودش عمل کند. نجات یافتن توسط مسیح مصلوب یعنی رها شدن از خودخواهی و هدایت شدن بوسیله فیض الهی (روح القدس) و "شاهد" شدن در مقابل دوست و دشمن است.

این است "دعوتی" که پدر آسمانی از ما نموده تا همان احساساتی که در پسر محبوبش جاری بودند در ما نیز باشند تا در کار نجات سهیم گردیم.

بنابراین دوست جوان و بسیار عزیز ، انتخاب راه زندگی نه یک تقلید از دیگری است و نه صرفاً برآوردن خواسته یک "من" بدون دیگری است!

اگر مثل یک ایماندار بیاندیشی و عمل کنی انتخابی که در زندگی خواهی کرد ناشی از "محبت الهی" و اشاعه نجات الهی خواهد بود.

موفق باشی!

از دست خواهد داد.^{۳۰} این غلام بی فایده را به تاریکی بیندازید جایی که گریه و دندان بر دندان سائیدن وجود دارد.»

عیسی از ما می خواهد که مطابق انجیل زندگی کنیم چون این بهترین راه خوشبخت زندگی کردن است.

گنج حقیقی: در زمان مسیح ، قنطار یک واحد پول بود. یک قنطار برابر با هفده سال کار یک کارگر بود ، یعنی به راستی یک ثروت!

اما دقت کنید که عیسی در اینجا ما را تشویق به پول در آوردن نمی کند یا اینکه نمی خواهد بگوید که هر آدم پولداری ، آدم خوبی است.

در این مثل آقای این غلامان همان خداوند است و این غلامان نشانگر هر یک از ما می باشند. گنجی که خدا به ما می سپارد ، همان کلامش است.

هر یک از ما ایمانداران در حد خودش از سوی خدا دعوت شده تا بر حسب کلام مقدس خدا زندگی کند ؛ آنچنان که ثمرات این کلام در زندگی ایماندار دیده شود ؛ مثلاً محبت کردن ، بخشیدن ، اطمینان کردن و اطمینان دادن. یعنی دقیقاً همان کارهایی که خدا برای ما کرده است. البته هر انسانی آزاد است که کلام خدا را بپذیرد یا آن را رد کند. اما آنکه کلام خدا را می پذیرد و با آن زندگی می کند ، با خود- خداست.

زندگی برای ما یک هدیه از خداست

خدا به ما زندگی داد و از طرف دیگر کلامش را در اختیار ما نهاد تا بتوانیم از هدیه ای که به ما داده یعنی زندگی درست استفاده کنیم.

آن غلامی که گنجی که خدا به او سپرد- یعنی کلام را- بی هدف در گوشه ای رها کرد ، چون نمی خواست مجبور شود مثل یک انسان کامل زندگی کند. به همین دلیل تنها ماند و همین باعث بدبختی او شد.

^{۱۴} «پادشاهی خدا مانند مردی است که می خواست سفر کند ، پس غلامان خود را خوانده تمام ثروتش را به آنان سپرد^{۱۵} و به هر یک به نسبت توانائیش چیزی داد- به یکی پنج کیسه زر (قنطار) و به دیگری دو کیسه ، و به سومی یک کیسه ، و پس از آن به سفر رفت.^{۱۶} مردی که پنج کیسه زر داشت زود رفت و با آنها تجارت کرد و پنج کیسه زر سود برد.^{۱۷} همچنین آن مردی که دو کیسه زر داشت دو کیسه دیگر سود آورد.^{۱۸} اما آن مردی که یک کیسه زر به او داده شده بود رفت و زمین را کند و پول ارباب خود را پنهان کرد.^{۱۹} بعد از مدت زیادی ارباب برگشت و با آنها به تصفیه حساب پرداخت .^{۲۰} کسی که پنج کیسه زر به او داده شده بود آمد و پنج کیسه ای را هم که سود برده بود با خود آورد و گفت: «تو این پنج کیسه را به من سپرده بودی ، این پنج کیسه دیگر هم سود آن است.»^{۲۱} ارباب گفت: «آفرین ، ای غلام خوب و امین ، تو در امر کوچکی امانت و درستی خود را نشان دادی ، من حالا کارهای بزرگ را به تو خواهم سپرد. بیا و در شادی ارباب خود شریک باش.»^{۲۲} آنگاه مردی که دو کیسه زر داشت آمد و گفت: «تو دو کیسه به من سپردی ، این دو کیسه دیگر هم سود آن است.»^{۲۳} ارباب گفت: «آفرین ، ای غلام خوب و امین تو در کار کوچکی امانت و درستی خود را نشان دادی و حالا کارهای بزرگ را به تو خواهم سپرد. بیا و در شادی ارباب خود شریک باش.»^{۲۴} سپس مردی که یک کیسه به او داده شده بود آمد و گفت: «ای ارباب ، من می دانستم که تو مرد سختگیری هستی ، از جایی که نکاشته ای درو می کنی و از جایی که نپاشیده ای جمع می نمائی^{۲۵} پس ترسیدم و رفتم و طلای تو را در زمین پنهان کردم. بفرما ، پول تو این جا است.»^{۲۶} ارباب گفت: «ای غلام بد سرشت و تنبل ، تو که می دانستی من از جایی که نکاشته ام درو می کنم و از جایی که نپاشیده ام جمع می کنم ،^{۲۷} پس به همین دلیل می باید پول مرا به صرافان می دادی تا وقتی من از سفر بر می گردم آن را با سودش پس بگیرم.»^{۲۸} کیسه زر را از او بگیرد و به آن کس که ده کیسه دارد بدهد،^{۲۹} زیرا آن کس که دارد به او بیشتر داده خواهد شد تا به فراوانی داشته باشد و آنکس که ندارد حتی آنچه را هم که دارد

دوست

– دوست یعنی کسی که وقتی هست آروم باشی و وقتی نیست چیزی توی زندگیت کم باشه

– دوست یعنی اون جمله های ساده و بی منظوری که میگی و خیالت راحت که ازش هیچ سوء تعبیری نمی شه

– دوست یعنی یه دل اضافه داشتن برای اینکه بدونی هر بار دلت می گیره یه دل دیگه هم دلتنگ غمت می شه

– دوست یعنی وقت اضافه ؛ یعنی تو همیشه عزیزتری حتی توی وقت اضافه

– دوست یعنی تنهایی هام رو می سپرم دست تو چون شک ندارم می فهمیش

– دوست یعنی یه راه دو طرفه. یه قدم من یه قدم تو ؛ اما بدون شمارش و حساب و کتاب

– دوست یعنی من از بودنت مفتخر و سربلندم نه سر به زیر و شرمنده

دوست یعنی تو.

گنجشکی با عجله و تمام توان به آتش نزدیک می شد و برمی گشت!

پرسیدند: چه می کنی؟

پاسخ داد: در این نزدیکی چشمه آبی هست و من مرتب نوک خود را پر از آب می کنم و

آن را روی آتش می ریزم!

گفتند: حجم آتش در مقایسه با آبی که تو می آوری بسیار زیاد است! و این آب فایده ای ندارد.

گفت: شاید نتوانم آتش را خاموش کنم، اما آن هنگام که خداوند می پرسد: زمانی که

دوستت در آتش می سوخت تو چه کردی؟

پاسخ میدم: هر آنچه از من بر می آمد!

دوستی نه در ازدحام روزگم می شود نه در سکوت شب، اگر گم شد هر چه هست دوستی نیست...

اخبار و تقویم کلیسای

یکشنبه ۱۰ آبان ۹۴ = ۱ نوامبر ۲۰۱۵، یکشنبه اول تقدیس کلیسا.

عهد عتیق: اشعیا فصل ۶ آیه ۱ الی ۱۳

رساله: اول قرنتیان فصل ۱۲ آیه ۲۸ الی فصل ۱۳ آیه ۱۳

انجیل: متی فصل ۱۶ آیه ۱۳ الی ۱۹

یکشنبه ۱۷ آبان ۹۴ = ۸ نوامبر ۲۰۱۵، یکشنبه دوم تقدیس کلیسا.

عهد عتیق: اول پادشاهان فصل ۸ آیه ۱۰ الی ۲۹

رساله: عبرانیان فصل ۸ آیه ۱ الی فصل ۹ آیه ۱۰

انجیل: متی فصل ۱۲ آیه ۱ الی ۲۱

یکشنبه ۲۴ آبان ۹۴ = ۱۵ نوامبر ۲۰۱۵، یکشنبه سوم تقدیس کلیسا.

عهد عتیق: اشعیا نبی فصل ۵۴ آیه ۱ الی ۱۵

رساله: عبرانیان فصل ۹ آیه ۵ الی ۱۵

انجیل: یوحنا فصل ۲ آیه ۱۲ الی ۲۲

یکشنبه ۱ آذر ۹۴ = ۲۲ نوامبر ۲۰۱۵، یکشنبه چهارم تقدیس کلیسا.

عهد عتیق: اول پادشاهان فصل ۶ آیه ۱ الی ۱۹

رساله: عبرانیان فصل ۹ آیه ۱۶ الی آخر باب

انجیل: متی فصل ۲۲ آیه ۴۱ الی فصل ۲۳ آیه ۲۲

یکشنبه ۸ آذر ۹۴ = ۲۹ نوامبر ۲۰۱۵، یکشنبه اول سوبارا.

عهد عتیق: اشعیا نبی فصل ۴۲ آیه ۱۸ الی فصل ۴۳ آیه ۱۳

رساله: افسسیان فصل ۵ آیه ۲۱ الی فصل ۶ آیه ۹

انجیل: لوقا فصل ۱ آیه ۱ الی ۲۵

مرد جوانی که مربی شنا و دارنده ی چندین مدال المپیک بود ، به خدا اعتقادی نداشت . او

چیزهایی را که درباره خداوند و مذهب می شنید مسخره می کرد.

شبی مرد جوان به استخر سر پوشیده آموزشگاهش رفت . چراغ خاموش بود ولی ماه روشن بود و

همین برای شنا کافی بود.

مرد جوان به بالاترین نقطه تخته شنا رفت و دستانش را باز کرد تا درون استخر شیرجه برود.

ناگهان ، سایه بدنش را همچون صلیبی روی دیوار مشاهده کرد. احساس عجیبی تمام وجودش را

فرا گرفت . از پله ها پایین آمد و به سمت کلید برق رفت و چراغ ها را روشن کرد.

آب استخر برای تعمیر خالی شده بود!